

آیا دولت در هشت سال گذشته توانست نقش مؤثری در سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و نظارت در تأمین مسکن متناسب با تنظیم بازار داشته باشد؟

ما اکنون بیش از هر چیز نیاز به زیرساخت مناسب برای ساخت‌وسازهای باکیفیت و ساختاری برای از بین بردن فاصله طبقاتی موجود در جامعه داریم. اگر زیرساخت‌های مناسب آماده شود بخش خصوصی بر اساس زمینه تخصصی خود به خوبی می‌تواند در جای مناسب خود قرار گرفته و دست به تولید بزند. بدون شک ما هیچ‌گاه از شهرداری یا دولت انتظار ساخت یک ساختمان خوب را نداریم، اما باید بتواند شرایطی را فراهم کند تا مشوقی برای تولید در حوزه صنعت، ساختمان یا هر حوزه دیگری باشد. در حال حاضر تمام ساختمان‌های مناطق یک و دو در تهران به دلیل قیمت بالای زمین و توانایی پرداخت هزینه بیشتر برای ساخت‌وساز سودآور بوده و نظر بخش خصوصی را بیشتر به سمت خود جلب می‌کند و کم پیش می‌آید که ساختمان‌هایی با کیفیت مناسب در مناطق پایین‌تر شهر ساخته شوند، زیرا بخش خصوصی به دنبال سود و تولید است.

اگر دولت بتواند زمینه‌ای را برای سودآوری بخش خصوصی در تمام مناطق تهران فراهم کند نه تنها می‌تواند در مناطق ضعیف شهر شاهد ساخت‌وسازهای باکیفیت بود، بلکه می‌تواند همین کیفیت در ساخت را با قیمتی ارزان برای قشر نیازمند جامعه تولید کرد. در غیر این صورت شاهد ظهور پروژه‌هایی مانند مسکن مهر و مسکن امید خواهیم بود که اتفاق خاصی را رقم نمی‌زند. البته در چند سال اخیر دولت سعی در جلب نظر بخش خصوصی برای سرمایه‌گذاری در بافت فرسوده و احیای دوباره آن انجام داد، اما مدیریت نامناسب و شناخت کم از شرایط بازار و معماران، باعث شد پروژه‌ای که می‌توانست به اتفاقی بزرگ منجر شود، دستاوردی جدی دربر نداشته باشد.

از منظر معماری، طرحی که شهرداری با عنوان مسکن کوچک اندازه (ساخت خانه‌های ۳۰ متری) به کلان‌شهرها ارائه کرده است را با وجود کاهش قدرت خرید مسکن و نبود شرایط ایدئال در واحدهای مسکونی که در دوران قرنطینه با آن روبه‌رو بوده‌ایم چطور ارزیابی می‌کنید؟

زمانی که قیمت زمین افزایش پیدا می‌کند به دلیل کاهش قدرت خرید شهروندان، ابعاد و اندازه واحدهای مسکونی هم کوچک‌تر می‌شود و به اصطلاح شهر خصوصی می‌شود؛ بدین معنا که دیگر امکان زندگی بعضی از اقشار جامعه در آن از بین می‌رود و شهر به فضای خصوصی برای قشری خاص بدل می‌شود که قدرت خرید دارند. برای مثال منتهن در نیویورک و لندن و پاریس هم نمونه‌هایی از این دست هستند که داشتن خانه‌ای ۲۵ متری در هر یک از آن‌ها نشان از جایگاه و موقعیت خوب زندگی مالک آن است. این مسئله علاوه بر بُعد اقتصادی، یک بُعد فرهنگی هم دارد. به‌مرور زمان فرهنگ زندگی در شهرهای بزرگ نیز تغییر می‌کند. برای مثال، هم‌اکنون فرهنگ و سبک زندگی ما با چهل سال گذشته‌مان که در خانه‌های بزرگ زندگی می‌کردیم به‌طور کامل تفاوت پیدا کرده است.

اگرچه این طرح از سوی مجلس و سایر ارگان‌ها، آن‌هم به دلیل ترویج مجرد زندگی کردن با مخالفت‌هایی روبه‌رو شده است، اما این امر خواسته یا ناخواسته با وجود شرایط پیش رو اتفاق خواهد افتاد؛ اگر همین خانه‌های ۳۰ متری را هم نسازیم، این افراد مجبور می‌شوند از راه‌های غیرقانونی دست به ساخت و تولید خانه بزنند یا در اطراف شهر زندگی کنند. احساس نیاز جامعه، هم از لحاظ اقتصادی و هم از لحاظ فرهنگی باعث شده است که شهرداری چنین طرحی را ارائه دهد، در نهایت باید قانون در جهت ایجاد این نوع از مسکن و برآورده شدن نیاز جامعه تغییر کند.

یعنی در ۳۰ متر هم می‌توان آسایش را برای ساکنان تأمین کرد؟

مسئله آسایش نیست، مسئله نیاز است. برای مثال شما ممکن است در خانه‌ای ۳۰ متری در شهر پاریس زندگی کنید ولی یک‌بار هم در خانه غذا نخورید. این اتفاق در پاریس به دلیل گستردگی

فضاهای عمومی امری معمول است. اما جدا از مسائل ارزشی و توجه به کیفیت یا عدم کیفیت در آن، می‌توان شرایط آن را بهبود بخشید.

همان‌گونه که این طرح برای کلان‌شهرها در نظر گرفته شده است آیا اجرایی کردن آن در تمام کلان‌شهرها الزامی است یا خیر؟

نمی‌توان یک طرح را در همه‌جا تعمیم داد یعنی در این مورد خاص، شهرداری‌های هر منطقه در هر کلان‌شهری باید مطابق با جغرافیا و نیاز شهرهای خود درباره آن تصمیم‌گیری کنند. به بیان بهتر هرکجا که نیاز وجود داشت باید به آن مسئله پرداخته شود و نمی‌توان آن را تنها به دلیل عدم همخوانی با عرف جامعه نادیده گرفت. به‌طور حتم عرف تغییر کرده که احساس نیاز به وجود آمده است.

آیا همان‌طور که از لحاظ فنی در زمینه ساخت‌وساز پیشرفت کرده‌ایم در زمینه ایمنی در برابر زلزله هم توانایی ساخت خانه‌هایی مقاوم را داریم؟ نباید ابتدا یک مسئله را حل کرد و سپس به مسئله‌های دیگر پرداخت؟

به‌نظر می‌رسد شرایط کیفی ساختمان‌ها با وجود سودجویی‌ها و نقاط ضعف در اجرا بهتر از قبل شده است. لزومی هم ندارد که ما از موضوع زلزله رد شویم و سپس به سراغ مقوله‌ای دیگر برویم، می‌توان هم‌زمان در هنگام کار روی زلزله روی لایف‌استایل، تنوع و نیازهای جامعه هم کار کرد.

آیا وجود جوایز متعدد معماری تحت عناوین مختلف در ایران نشان از تعالی معماری ایرانی و توسعه مرزهای دانش در کشور است؟

به‌نظر معماری نیز شروع به گسترش مرزهای دانشی خود در ایران کرده است. بدون شک برخی از این مسابقات نقش بسزایی در فعال کردن جامعه معماری ایران داشتند. یکی از آن جوایز مربوط به مسابقه فرهنگستان جمهوری اسلامی بود که از افرادی مانند سید هادی میرمیران، محمدرضا جودت و چند تن دیگر به‌عنوان مشاور دعوت شده بود. در نتیجه فضا و شرایطی به وجود آمده بود که می‌توان از آن به‌عنوان آغاز تحول معماری ایران پس از انقلاب یاد کرد؛ زیرا پس از انقلاب در شرایطی که فعالیت در حوزه معماری به‌مراتب کمتر از حال حاضر بود برگزاری این مسابقه تلنگری شد بر اینکه معماران دوباره رقابتی مثبت با یکدیگر داشته باشند و تحولی در معماری ایران ایجاد کنند. از نمونه دیگر می‌توان به جایزه معمار نیز اشاره



کرد که توانست نقش مؤثری در معرفی نسل جدید و جوان معماران به جامعه داشته باشد. ناگفته نماند که نباید نقش سهیلا بسکی و آقای سید رضا هاشمی را در معرفی نسل معماران جوان و فراهم کردن زمینه لازم برای ورود آن‌ها به عرصه ساخت‌وساز در کشور فراموش کرد. اگر نسل من ارتباط خود را با نسل معماران قبل از خود از دست داد و از صفر شروع به کار کرد نسل بعدی می‌تواند به پشتوانه تجربه نسل امروز گام‌های مثبتی در حوزه معماری بردارد و پیشرفت کند. به‌طور کل من به معماری ایران و نسل جدید معماران بسیار خوش‌بین هستم.

چرا بسیاری از دستاوردهایی که معماران در پروژه‌های خود داشته‌اند از پروژه‌های دیگر منتقل نمی‌شود؟ به‌طور مشخص می‌توانید به محتوای ژنتیکی قابل تکراری در پروژه‌های مسکونی خود اشاره کنید؟

من فکر نمی‌کنم که دستاورد معماران از یک پروژه به پروژه دیگر انتقال پیدا نمی‌کند؛ این خطوط رابطه را در کار بعضی معماران می‌بینم. فکر می‌کنم در اکثر مواقع نکته اصلی و مهم پروژه‌ها به‌درستی خوانده نمی‌شود و در مقایسه آن‌ها فقط فرم و ظاهر اثر مدنظر قرار می‌گیرد. ما مهارت خوانش و نقد پروژه را نداریم و گاه عدم وجود زبان مشترک بین معماران این مسئله را دامن می‌زند. برای مثال، در پروژه خانه شریفی‌ها اغلب چرخش پروژه را می‌بینند و انتظار دارند که این چرخش را در پروژه‌های دیگر معمار هم مشاهده کنند، اما به نظر من مسئله اصلی آن، که در دیگر آثار او نیز ادامه داشته است چرخش نیست، بلکه ارتباط میان درون و برون، شهر با خانه و به بیان بهتر وجود رابطه‌ای انعطاف‌پذیر میان آن‌هاست. به‌طور مشخص خط فکری دفتر ما در طراحی پروژه‌های مختلف به‌ویژه در حوزه مسکونی ایجاد تایپولوژی‌های متفاوت و به دنبال آن تولید لایف‌استایل‌های مختلف و توجه به رابطه میان آن دو است که رابطه‌ای رفت و برگشتی دارد و از پروژه‌های به پروژه دیگر ادامه می‌یابد. در پروژه چهل باغ به‌طور دقیق، توجه روی تایپولوژی مسکن حیاط‌دار تمرین شده است که خود تولید یک لایف‌استایل جدید می‌کند. برخلاف روش معمول در طراحی پروژه‌های مسکونی در مناطق شمالی شهر تهران که کنترل‌شدگی (کاندیشن بودن) فضاهای عمومی نشان از گران‌قیمت بودن‌شان است، در این پروژه با باز کردن فضاها این امکان فراهم شد تا ساکنان از فضای باز و حیاط گذر کنند تا به خانه برسند؛ یعنی حیاط‌های آپارتمانی که امکان کاشت درخت در آن‌ها وجود داشته و با باز شدن پنجره نشیمن، حیاط وارد فضای داخلی خانه می‌شود. در این پروژه زندگی در فضای باز را می‌توان در کنار فضاهای بسته تجربه کرد.

این روند در پروژه‌هایی که ما تا به امروز روی آن کار کرده‌ایم به‌وضوح قابل مشاهده است. ممکن است یک موضوع بارها و بارها در پروژه‌های مختلف تکرار شود و مورد ارزیابی قرار گیرد؛ این مسئله نه‌تنها هیچ ایرادی ندارد، بلکه می‌تواند به پروژه اصلی یک دفتر بدل شود. به‌طور مثال فضاهای عمومی باز در طبقات در پروژه مسکونی متروپل و برج باران در مشهد نیز دنبال شده است. معماران می‌توانند پروژه‌های فکری متفاوتی نسبت به هم داشته باشند و هرکس روی یک موضوع کار کند؛ ممکن است فردی روی فرم کار کند، دیگری روی لایف‌استایل و همه در جای خود واجد ارزش هستند. ■



مجتمع مسکونی چهل باغ
منبع: www.shiftprocesspractice.ir



مجتمع مسکونی چهل باغ. منبع: www.shiftprocesspractice.ir



مجتمع مسکونی چهل باغ. منبع: www.shiftprocesspractice.ir